

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱؛
مطالعه موردی: سیاست خاور میانه‌ای آمریکا

دکتر محمد اخباری*

چکیده

نوشتار حاضر در فرایند بررسی ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱، سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا را که ارتباط خاصی با دکترین نظم نوین جهانی این کشور در سه حوزه کنترل انرژی منطقه خلیج فارس، امنیت رژیم اسرائیل و جلوگیری از روند رو به رشد اسلام‌گرایی در خاورمیانه دارد، مورد مطالعه قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها

ساختار نظام بین‌الملل، ژئواکونومی، سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا، خلیج فارس، نظم نوین جهانی

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

مقدمه

فروپاشی نظام جهانی دو قطبی وضعیتی را پیش آورده است که براساس آن نه تنها پویایی ژئوپولیتیک جهانی نیازمند جهت‌گیری‌های تازه‌ای است بلکه شماری از مفاهیم ژئوپولیتیک نیز، بار دیگر باید باز تعریف شوند.

دنیا عملاً نشان داده که جهان سیاسی دیگر صرفاً براساس میزان توسعه صنعتی و مواضع ایدئولوژیک کشورها در مفاهیم جهان اول، جهان دوم و جهان سوم نمی‌گنجد. مفهوم جهان دوم یعنی جهان صنعتی کمونیستی امروز پویایی و کارایی ژئوپولیتیک کلاسیک دو قطبی را از دست داده و شماری از کشورهای سنتی جهان سوم به سرعت پیشرفت کرده و امروز به دشواری می‌توان آن‌ها را در همان قالب‌های کلاسیک توصیف نمود. براساس همین دگرگونی‌هاست که بیش از این نمی‌توان جهان را در چارچوب مفهوم شمال و جنوب توضیح داد زیرا بسیاری از کشورهای فقیر جنوب سنتی به جمع ثروتمندان شمال سنتی پیوسته‌اند و این مفهوم را نیز دچار سردرگمی ساخته‌اند و از سوی دیگر همراه با فروپاشی شرق ژئوپولیتیک، غرب ژئوپولیتیک نیز در خلاء عدم وجود یک دشمن آشکار پویایی راستین خود را از دست داده و ما هم اکنون در شرایطی هستیم که نیاز به اصطلاحات تازه‌ای داریم که تعریف‌کننده محیط‌های تازه‌ای باشند و بتوانند جایگزین مفاهیم کلاسیک شرق و غرب شوند. سرعت دگرگونی در نظام جهانی و عدم تثبیت نظامی نوین، حتی بعد از گذشت نزدیک به دو دهه از فروپاشی نظام جهانی سده گذشته سبب بالا گرفتن این گمان در برخی از محافل شده است که در ژئوپولیتیک جهان خلایی ایجاد شده است، خلایی که برای پر کردن آن ایجاد فوری نظام تازه‌ای ضروری می‌نماید.

شماری از سیاستمداران و جامعه‌شناسان آمریکائی بر پایه برداشت‌های خود از این خلاء در تلاش هستند نظام تک قطبی تازه‌ای پدید آورند که آمریکا در راس نظام سلسله مراتبی قدرت، نقش کدخدای دهکده جهانی را بازی کند. ایده ناسیونالیستی افراطی که در تکاپوی ستیزه‌جویی با عوامل نژادی و دینی غیرآمریکایی، است بر پایه توضیحی استوار است که برخی نظریه‌پردازان دانشگاهی آمریکایی نظیر هانتینگتون ارائه کرده‌اند. گرچه نظریه برخورد تمدن‌های^۱ وی مورد نقد و حمله گسترده قرار گرفته و از سوی دانشمندان

1- Clash of civilization

خیرخواه بشر رد شده است لیکن هر دو دسته از سیاستمداران و نخبگان آمریکایی از این طیف، با در دست داشتن چنین ابزار ایدئولوژیکی بر آن هستند تا نظام نوین جهانی مبتنی بر ساختاری سلسله مراتبی از تمدن‌ها بر جهان حاکم سازند که سرانجام آمریکا را در مقام کنترل کننده جهان قرار خواهد داد.

در حالی که قرن بیستم قرن ژئوپولیتیک سنتی بود که با ابزار نظامی‌گری و بر محور سیاست و در قالب قدرت هژمونیک تحمیل می‌شد به نظر می‌رسد سده بیست و یکم احتمالاً قرنی خواهد بود که با اقتصادی شدن نظام جهانی و محور قرار گرفتن لیبرالیسم (انسان لیبرال) از ابزار اقتصاد برای جهانی شدن استفاده خواهد شد (عزتی، ۱۳۷۷: ۹-۱۳). بنابراین توجه به منابعی که حرکت‌دهنده ابزار اقتصادی هستند یعنی انرژی و استراتژی ژئوپولیتیک انرژی و یا همان مفهوم جدید ژئوپولیتیک یا به عبارتی ژئوپلنومی و ژئواکونومی مورد نظر خواهد بود. نباید اثرات تعیین کننده عوامل اقتصادی را از نظر دور سازیم که امروزه در روابط بین‌الملل شاخص اصلی برای تعیین یک راه حل سیاسی صلح‌آمیز بوده و در آینده نیز راهی برای نحوه بازسازی و پایه‌گذاری اقتصاد منطقه می‌باشد.

لذا ژئواکونومی کلمه کلیدی برای تعیین جهت حرکت در بازار جهانی آینده خواهد بود. اما ما می‌خواهیم بگوئیم علاوه بر این ژئواکونومی کلید اصلی برای فهم وقایع آینده در قالب امنیت جهانی برای یک کشور خواهد بود. چون ژئواکونومی در مرکز توجه منافع ملی هر کشوری قرار دارد لذا می‌توان اثرات آن را بر روابط بین‌المللی نیز به خوبی ادراک نمود.

تعیین یک دورنمای روشن ژئواکونومیک برای یک کشور به معنای داشتن یک برنامه روشن برای تمام نقاط مورد علاقه آن کشور در جهان خواهد بود. به بیان دیگر، این موضوع مبین توانایی تفکر استراتژیکی کشور مزبور است اما برای رهیابی به چنین رویکردی بایستی تعریف جدیدی از مفهوم کلی منافع ملی ارائه داد. بنابراین الزاماً افق علائق ژئواکونومیک کشور یک افق جهانی است و در این افق، مناطق مورد علاقه، نواحی یا کشورهای خواهند بود که یک بیلان اقتصادی قوی ارائه کنند لذا تدابیر لازم برای ورود به این مناطق و یا رقابت کردن برای ورود به این مناطق عوامل تعیین کننده تفکر استراتژیک ما خواهند بود. در نتیجه در همزیستی بین اندازه‌های منطقه‌ای که مبین ژئوپولیتیک کشور می‌باشند و اندازه‌های جهانی که تبیین کننده ژئواکونومیک ما خواهند بود می‌توان تفکر استراتژیک آینده کشور را ترسیم کرد

و اگر چنین نشود احتمال این‌که به بی‌راهه رویم زیاد خواهد بود لذا از این جهت کلان، انجام این تحقیق می‌تواند دارای اهمیت ویژه باشد.

گفتار اول: شکل نوین قدرت و روابط بین‌الملل در قرن بیست و یکم

در این دوره همراه با رشد جهانی شدن و باز شدن بازارها، شکوفائی اقتصادهای محلی و ملی، شاهد تغییر در اهداف و نظریه‌های بازیگران هستیم. پس از سقوط اردوگاه شرق، تضاد ایدئولوژیک بین اردوگاه شرق و غرب که بر پایه ژئواستراتژی و رقابت‌های نفس‌گیر نظامی بنا شده بود پایان یافته و این منطق دیگر جایگاهی در روابط بین‌الملل ندارد هر چند استراتژی نظامی به‌عنوان ابزار نهائی همواره جهت بهره‌برداری بالقوه در دسترس خواهد بود لیکن نانو تکنولوژی که خود مولود توسعه می‌باشد حرف آخر را خواهد زد. از بررسی آنچه در دهه آخر قرن بیستم و سال‌های شروع قرن بیستم و یکم اتفاق افتاد، می‌توان نتیجه گرفت که رقابت‌های اقتصادی بین سرزمین‌ها که با پشتوانه سیاست انجام خواهد شد جایگزین منطق تضاد گذشته شده و استقرار و استمرار خود را تحکیم خواهد بخشید. این بدان معناست که اقتصاد بر پایه فضای جغرافیائی یا همان مولفه‌های ژئوپولیتیکی که دیپلماسی راه آن را هموار می‌سازد و به تعبیر امروزی ژئواکونومی یا ژئوپولی‌نومی که در آن توسعه پایدار و استراتژی جهانی شدن، هدف‌گیری شده است، بستر تعامل بین‌الملل را فراهم خواهد کرد. در این دوره تجارت آزاد برای رسیدن به مرحله بالاتر انجام می‌شود.

در اوایل قرن بیست و یکم استراتژی مبتنی بر ژئواکونومی به‌عنوان یک ابزار سیاسی در دست دولت‌ها خواهد بود. اگرچه ژئواکونومی در شکل‌گیری قدرت نقش نداشته است اما در آینده آن جنبه از مشخصات توسعه‌اش در ارتباط با عوامل مهمی است که تعیین قدرت کردند و یک جنبه‌اش در ارتباط با تأکید بر تغییر استراتژی نظامی به استراتژی اقتصادی است که البته این تغییر را باید در تحولات استراتژی‌های بعد از جنگ سرد جستجو کرد.

هدف استراتژی نهایی ژئواکونومی دولت‌های غربی رسیدن به یک قدرت اقتصادی است، آن‌ها اعتقاد دارند تا زمانی که جریان‌های ژئواکونومیک در جهان غلیان داشته باشند مرکز قدرت اقتصادی به خوبی محافظت شده و امکان فساد قدرت از درون تا حدود زیادی از بین خواهد رفت. از این جهت پیدایش رهیافت ژئواکونومی در آینده بالاترین سطح هماهنگی بین ملت‌ها خواهد بود.

ژئواکونومی در میان ملت‌های ثروتمند و بازرگان و توسعه یافته، به‌عنوان پدیده سیاسی، برای پوشش دادن به فضای جدید رقابتی در آمده است. هم‌چنین روشی برای تحلیل سیاست‌های بین‌المللی اکثر قدرت‌های غربی است. در دنیائی که ملت‌ها به دنبال فضای جدید برای مانورهایشان هستند، رهیافت ژئواکونومی شبکه بی‌نظیری برای فهم و درک مسائل بین‌المللی ارائه می‌دهد.

در وضعیت فعلی به علت عدم اشراف کامل سایر بازیگران مثل کشورهای جنوب و غیره، ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورها و مجموعه‌های صاحب ثروت و قدرت، بازی با مجموعه صفر را در زمینه استراتژی ژئواکونومی به‌عنوان رهیافت خود انتخاب کرده‌اند، به این معنی که به دست آوردن سود یک بازار به معنای از بین بردن دشمن یا حذف رقیب است، از این رو رهیافت ژئواکونومی به دقت سیاست‌های تجاری اخیر ایالات متحده آمریکا را تبیین می‌کند. دیپلماسی اقتصادی ارائه شده به وسیله رهبران اخیر آمریکا، تفکری است که هدفش خارج کردن تعدادی از بازارهای رقیب با استفاده از همه امکانات بین‌المللی و نفوذ جهانی است.

گفتار دوم: نظام بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد

با فروپاشی اتحاد شوروی، نظام دو قطبی نیز از میان رفت. سؤال اصلی و مهم این است که توزیع قدرت در نظم کنونی بین‌المللی چگونه خواهد بود. در این زمینه نظریات گوناگونی وجود دارد که به بررسی نظرات طرح شده در این زمینه می‌پردازیم:

الف) سلطه تک قطبی

به نظر چارلز کراوت هاومر^۱، جنگ خلیج فارس شروع یک دوره آمریکایی است که در آن جهان به سلطه بی‌خطر آمریکا رضایت خواهد داد. مقامات کاخ سفید نیز همواره در پی تحمیل سلطه یک‌جانبه خود بر نظام بین‌الملل بوده‌اند. بسیاری از تحلیل‌گران نیز معتقد هستند که آمریکا از ابزارهای نظامی لازم برای رهبری نظام بین‌الملل برخوردار است ولی از برتری اقتصادی که جزء اجتناب‌ناپذیر برای قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل است، بهره‌مند نمی‌باشد. «براساس سطح بالای قدرت نظامی، ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰، به نحوی در

1- Charls Krawt Hummer

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ ...

بحران‌های منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل مداخله کرد که اگر به جای آن، از قابلیت‌ها و شاخص‌های مؤثرتری از قدرت اقتصادی برخوردار بود می‌توانست رهبری نظام بین‌الملل را بر عهده بگیرد. اما به دلیل فقدان ابزار و توان اقتصادی مطلوب، ادامه روند نظامی‌گری بین‌المللی نیز در بلند مدت کاهش خواهد یافت و در نتیجه ایالات متحده قادر نخواهد شد قواعد بنیانی نظام بین‌الملل را ترسیم کند. در دهه حاضر، ایالات متحده دارای سطحی از توان و قدرت نظامی است که براساس آن قادر خواهد بود تا برای مقابله با بازیگران دیگر متوسل به اقدام باز دارنده شود و کشورهایی را که قواعد مورد نظر ایالات متحده و جامعه جهانی را در سطوح مختلفی بی‌ثبات می‌کنند، تحت تأثیر اقدامات خود قرار دهد» (Layne and Schwaiz, 1993: 27). جوزف‌نای نیز معتقد است که اگرچه فروپاشی شوروی دنیا را تنها با یک ابر قدرت باقی گذارد، اما پیامد آن برتری نخواهد بود. وی با استناد به تحولات ایجاد شده در دنیا و تبدیل عامل اقتصاد به ابزار قدرت، برتری آمریکا را ناممکن می‌داند. به نظر وی «روند چند قطبی اقتصاد جهان از دهه ۱۹۷۰ میلادی به این سو، آغاز شده است ژاپن و اروپا و ایالات متحده در مجموع دو سوم از تولید جهانی را دارا هستند. بنابراین ایالات متحده، حداقل از لحاظ اقتصادی نمی‌تواند اعمال سلطه کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۳۲).

ب) نظام سه قطبی

شمار دیگری از نظریه‌پردازان با تأکید بر نقش اقتصاد، ساختار قدرت در نظام بین‌الملل را سه قطبی می‌دانند که براساس آن ایالات متحده، اروپا و ژاپن به منزله قدرت‌های بزرگ اقتصادی، نقش اساسی در تنظیم روابط بین‌الملل خواهند داشت. فرض اساسی این تحلیل، دگرگونی مفهوم قدرت است که در میان عوامل تشکیل دهنده آن بیشتر عوامل اقتصادی، تجاری و تکنولوژیک مورد نظر است و قدرت نظامی به لحاظ شرایط حاکم (هزینه بالا، اندیشه خلع سلاح) بر خلاف دوران جنگ سرد، در بالاترین رده قرار نمی‌گیرد. چون «با فروپاشی اتحاد شوروی و رفع تهدید چند ساله، از نقش اساسی قدرت نظامی کاسته و به اهمیت توان اقتصادی افزوده شد. بدین ترتیب نقش اقتصاد در تأمین امنیت ملی کشورها مورد تأکید قرار گرفت» (امامی، ۱۳۷۳: ۷۸). به هر حال روند کنونی توسعه اقتصادی اروپا و ژاپن و افزایش توانایی‌های اقتصادی آن‌ها و کاهش متقابل قدرت اقتصادی آمریکا، زمینه‌های شکل‌گیری نظام سه قطبی اقتصادی را فراهم خواهد کرد. و تحلیل غالب بر ظهور ساختار سه

قطبی در نظام بین‌الملل آینده، تاکید می‌ورزد. این امر به واسطه نقش اقتصاد و قدرت اقتصادی در قطب‌بندی آینده نظام بین‌المللی می‌باشد که این سه بلوک اقتصادی را به قطب‌های قدرت تبدیل می‌نماید.

ج) نظام چند قطبی

عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران معتقدند که نظام بین‌الملل در آینده متشکل از چند قطب قدرت خواهد بود که در آن ایالات متحده، اروپا، ژاپن، روسیه، چین و احتمالاً هند نقش اساسی خواهند داشت. برژینسکی ساختار قدرت جهانی در آینده را در قالب منظومه‌های شش‌گانه زیر مجسم می‌سازد:

۱- منظومه امریکای شمالی که بر پایه منطقه آزاد تجاری امریکای شمالی استوار است و تحت سلطه ایالات متحده قرار دارد.

۲- منظومه اروپا که از نظر اقتصادی یکپارچه ولی از لحاظ سیاسی هنوز دچار تفرقه است. مشکل یک آلمان قدرتمند کماکان وجود دارد و اروپای شرقی و بخش بزرگی از آفریقا حوزه وابسته آن را تشکیل می‌دهد.

۳- منظومه آسیای شرقی که زیر سلطه اقتصادی ژاپن، ولی فاقد یک چارچوب سیاسی-امنیتی است و از این رو در برابر تنش‌های منطقه‌ای به‌ویژه از سوی چین، آسیب‌پذیر است.

۴- منظومه آسیای جنوبی که احتمالاً فاقد انسجام سیاسی و اقتصادی است ولی در عین حال در معرض سلطه اقتصادی و سیاسی گسترده خارجی نیست. هند تلاش خواهد کرد سلطه منطقه‌ای خود را استوار سازد، ولی با مقاومت کشورهای اسلامی واقع در غرب، جنوب شرقی و همچنین مرکز آسیا روبرو است.

۵- منظومه هلال ناموزون مسلمانان که مناطق و کشورهای شمال آفریقا، خاورمیانه به‌جز اسرائیل شاید ترکیه (به‌ویژه اگر به اروپا نپیوندد) عراق، ایران، پاکستان و کشورهای جدید آسیای مرکزی تا مرزهای چین را در بر می‌گیرد. گرچه صف‌بندی مسلمانان مبتنی بر مشترکات بسیاری است، ولی در معرض نفوذ بیگانه قرار دارند و از انسجام اصیل سیاسی یا اقتصادی بی‌بهره است.

۶- سرانجام منظومه اوراسیا که احتمال ظهور آن وجود دارد، در برگرنده منطقه ژئوپلیتیکی است که تا حدی زیر سلطه روسیه خواهد بود و احتمالاً با منظومه‌های اروپایی، آسیایی و

اسلامی تنش‌هایی خواهد داشت. (برژینسکی، ۱۳۷۲: ۳۲-۳۳). ولی باید پرسید که آیا منظومه‌های شش‌گانه فوق دارای قدرت برابری هستند؟ با توجه به نشانه‌های موجود نمی‌توان جواب مثبت به این سوال داد. از اینرو نمی‌توان با استناد به آن‌ها، نظام آینده جهانی را متشکل از چند قطب تعیین‌کننده دانست. همان‌طور که خود برژینسکی تأکید می‌کند تنها سه منظومه اول (آمریکای شمالی، اروپا و آسیای شرقی) از انسجام سیاسی و اقتصادی برخوردار خواهند بود و منظومه‌های سه‌گانه دوم، فاقد انسجام سیاسی و اقتصادی است و در سطوح مختلف در معرض دخالت‌ها و نفوذ خارجی قرار خواهد گرفت و احتمالاً به صحنه رقابت‌های سه منظومه اول تبدیل خواهد شد. بنابراین تنها سه منظومه اول هستند که می‌توانند همچون قطبی در ساختار قدرت بین‌المللی، مورد توجه قرار گیرند. چون منظور از ساختار در نظام بین‌الملل، توزیع کم و بیش برابر قدرت در میان قطب‌های تشکیل دهنده آن می‌باشد. ساموئل هانتینگتون نیز به نقل از هنری کسینجر معتقد است که «نظام بین‌الملل در قرن بیست‌ویکم، شامل دست‌کم شش قدرت عمده است. ایالات متحده آمریکا، اروپا، چین، ژاپن، روسیه و احتمالاً هند، این شش قدرت عمده به پنج حوزه تمدنی بسیار متفاوت تعلق دارند و هر یک نماینده یا هسته مرکزی این تمدن‌های متفاوت هستند» (هانتینگتون، ۱۳۷۶: ۲۴).

در مقابل نظرات فوق، برخی دیگر معتقدند که به دلایل مختلف در نظام بین‌المللی آینده کشورهای نظیر روسیه و هند نمی‌توانند به منزله قطب‌های نظام بین‌الملل عمل نمایند و به نظر جوزف‌نای «آسیب‌پذیری اقتصادی روسیه ادامه خواهد یافت و اصلاحات اقتصادی آن، مساله سال‌ها نیست بلکه دهه‌ها باید منتظر آن بماند. چین نیز کشور در حال توسعه‌ای است که علی‌رغم رشد اقتصادی مطلوبش، تا سده بعدی هنوز در حاشیه خواهد بود. اروپا از لحاظ اقتصادی، نیروی انسانی و جمعیت با آمریکا برابر است؛ ولی از یکپارچگی سیاسی ضروری برای اقدام، در مقام قدرتی جهانی بی‌بهره می‌باشد، ژاپن نیز مجبور به ایجاد تحول عمده در گرایش‌های قدرت نظامی‌اش می‌باشد» (مجتهدزاده، ۱۳۸۰).

بنابراین با توجه به بحث‌های فوق، علی‌رغم تأثیرگذاری کشورهای روسیه، چین و هند در تحولات سیاست جهانی در سده آینده، این کشورها نمی‌توانند همچون قطبی در مقابل سه قطب حاکم اقتصادی عمل نمایند. روسیه علی‌رغم داشتن قدرت وسیع نظامی به واسطه عقب‌ماندگی اقتصادی و با توجه به نقش برتر اقتصاد در نظام جهانی آینده نمی‌تواند ایفاگر

نقشی اساسی باشد. وضعیت چین و هند نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است؛ هر چند که چین فرصت و قدرت بیشتری در نظام بین‌المللی آینده خواهد داشت.

گفتار سوم: نظام بین‌الملل کنونی و ویژگی‌های عمده آن و تاثیر بر مسائل امنیتی

نظام نوین بین‌الملل، نظام جهانی شدن اقتصاد است؛ این مقطع، دوره رقابت‌ها و تنش‌های اقتصادی است. بازرگانی بین‌المللی، با شتاب بیشتری رشد می‌کند. جهانی شدن اقتصاد، زمینه را برای گسترش سرمایه‌گذاری بین‌المللی آماده می‌نماید؛ امروزه سرمایه‌گذاری‌های خارجی، نه تنها مغایر با حاکمیت ملی تشخیص داده نمی‌شود بلکه به علت ضرورت اساسی این سرمایه‌گذاری‌ها برای رشد و توسعه اقتصادی، با استقبال شایانی روبرو می‌شوند. این امر خود، منجر به توسعه اقتصاد بازار، در سطح ملی، چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی می‌شود. منطقه‌گرایی اقتصادی از ویژگی‌های دیگر نظام نوین بین‌المللی است. گروه‌بندی‌های اقتصادی منطقه‌ای موجود مانند اتحادیه اروپا، نفتا، آسه‌آن و غیره که تلاش‌های منطقه‌ای و جهانی آن‌ها ساختار یک نظام ژئوپلیتیک چند قطبی را در جهان سیاست نمایان می‌سازد. نقش مهمی در روابط بین‌الملل بر عهده دارد. در سایر نقاط جهان نیز حرکت‌های زیادی برای ایجاد و تاسیس اتحادیه‌های منطقه‌ای جدید به چشم می‌خورد. در کشورهای جنوب نیز، علی‌رغم ضعف‌های اساسی در این زمینه و فقدان شرایط اولیه همگرایی اقتصادی در میان این کشورها، تلاش‌های فراوانی برای تاسیس چنین اتحادیه‌هایی به چشم می‌خورد. سازمان همکاری اقتصادی اکو، گروه دی^۸، اتحادیه آفریقای باختری از جمله این اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای هستند. منطقه‌گرایی اقتصادی تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی به جای اتحادیه‌های نظامی از وجوه دیگر پایان جنگ سرد است. این امر نیز بیان‌گر اهمیت قدرت اقتصادی و تأثیر جدی و تعیین‌کننده اقتصاد بر امنیت ملی کشورهای مختلف است. تحول در نقش سازمان ملل در تأمین صلح و امنیت بین‌المللی، از دیگر ویژگی‌های نظام کنونی بین‌المللی است که در آخرین مرحله در جریان بحران عراق بار دیگر خود را نشان داد.

از دیگر ویژگی‌های نظام کنونی بین‌المللی رقابت‌های اقتصادی و احتمال ستیزه‌جویانه بودن آن‌ها است. «سیاستمدار ژاپنی شناترواسیاهیرا^۹ پیش‌بینی نموده است که قرن ۲۱ قرن

1- D-8

2- Shenatro Wasahira

جنگ‌ها و تنش‌های اقتصادی است. عده‌ای نیز بر تنش‌های اقتصادی میان شمال و جنوب تأکید می‌کنند. هلگ‌هافندورن نیز معتقد است که ادراک تهدید دست‌کم در جهان اول از شکل حمله نظامی به بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی متحول شده است. البته وی از وقوع جنگ‌های کوچک در جهان سوم غفلت نمی‌کند. البته در مقابل نئو واقع‌گرایان، لیبرالیست‌ها وضعیت کنونی نظام بین‌المللی را صلح‌آمیز می‌دانند» (کچوئیان، ۱۳۷۳: ۱۸۲).

به نظر می‌رسد با توجه به مطالب بالا، دگرگونی در نظام بین‌الملل، تأثیرات متفاوتی بر مسائل امنیتی در شمال و جنوب گذاشته باشد. برخلاف نظرات بیان شده درباره امنیت شمال پس از جنگ سرد، در مورد امنیت جنوب نظرات دیگری طرح شده است که براساس آن وضعیت کشورهای جنوب در این زمینه یکسان نیست و دست‌کم سه دسته را تشکیل می‌دهند: دسته اول آن‌هایی هستند که علی‌الاصول نظم سیاسی امنیتی جهان را مناقشه‌ناپذیر می‌دانند و خود را در پوشش آن تلقی می‌کنند. این گروه از کشورها برای کامیابی اقتصادی نیز تلاش می‌کنند. امنیت این کشورها از طریق پوشش امنیتی قدرت‌های بزرگ تأمین می‌شود.

دسته دوم کشورهایی هستند که بر فرض اصلی یک چنین انتقالی، تردید می‌کنند دگرگونی‌های موجود برای آن‌ها اصولاً به معنای افزایش تهدیدات و ناامنی خواهد بود. دسته سوم کشورهایی هستند که به دلایل دیگری، همچنان باید امنیت در رأس مشکلات و علائق آن‌ها باقی بماند. این کشورها اگرچه مانند گروه دوم با مشکلات و تهدیدات فرامنطقه‌ای و فراملی مواجه نخواهند بود، اما وضعیت محلی و منطقه‌ای آن‌ها در حدی خواهد بود که آن‌ها را به خود مشغول کند.

گفتار چهارم: ژئواکونومی و تحولات جهانی

در حقیقت ژئواکونومی رابطه بین قدرت و فضا را در بستر رقابت اقتصادی بررسی می‌کند. رقابت اقتصادی بین سرزمین‌ها (فضا) در حال سیلان و حدود و مرزهایش همواره در حال تغییر و تحول است، از این‌رو ژئواکونومی وابستگی به مرزهای سرزمین و ویژگی‌های ژئوپولیتیکی را ندارد. در نتیجه دولت با تفکر ژئواکونومی به ابزار و آلاتی مجهز می‌شود که بدون محوریت‌های ژئوپولیتیکی و در صورت برنامه‌ریزی مناسب و هوشمندانه به اهدافش برسد یا کمک بزرگی برای دستیابی به اهدافش فراهم نماید.

بنابراین بعد از پایان جنگ سرد و افول دوران ژئواستراتژی، عوامل متفاوتی که رشد تدریجی و تکاملی داشته‌اند، در طرز تلقی، تفکر و عملکردهای بین‌المللی به وجود آمده‌اند که نشان‌دهنده تدریجی استراتژی ژئواکونومی به جای استراتژی‌های مبتنی بر ژئوپولیتیک سنتی می‌باشند. در واقع دولت‌ها هستند که سیاست‌های ژئواکونومی را رهبری و اداره می‌کنند و در این رابطه سرزمین‌های توسعه یافته اقتصادی و شرکت‌های بزرگ تجارتي می‌توانند نقش آفرینان آن باشند.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد در قرن حاضر، شاخص قدرت رهبری برای کشورهای بزرگ و قدرتمند در صحنه بین‌المللی، فقط قدرت نظامی نیست، زیرا هر چه از قرن بیستم که در آن ژئواستراتژی حاکم مطلق بود فاصله می‌گیریم به عصری وارد می‌شویم که در آن نزاع مستقیم بین قدرت‌های بزرگ که نیازمند پشتیبانی نیروهای نظامی است فرصت بروز نخواهد کرد. هر چند دوباره تاکید می‌نمائیم که آخرین تیر در ترکش برای به پیش راندن استراتژی قدرت نظامی خواهد بود لیکن ماهیت قدرت نظامی با توجه به نانو تکنولوژی و این‌که برخی قرن بیست و یکم را قرن نانو تکنولوژی می‌دانند بسیار متفاوت از ظریف‌ترین ابزار نظامی موجود امروز خواهد بود.

فروپاشی شوروی سابق که نمادی از عدم موفقیت ایدئولوژی کمونیستی و تفکر توسعه ارضی بود، نشان دهنده، این اصل اساسی است که به منافع اقتصادی شهروندان شوروی سابق کمترین توجه شده است در حقیقت آنان که خود اقتصاد را زیر بنا می‌دانستند در همان کمین گاه شکست خوردند.

امروزه دولت‌ها براساس این طرح برنامه‌ریزی و عمل می‌کنند و در این شیوه سعی می‌کنند از زبان اعداد برای توصیف تفکر ژئواکونومی استفاده کنند، به عبارت دیگر در قرن بیست و یکم سرمایه‌گذاری به وسیله دولت‌ها همان کاری را خواهد کرد که قبلاً قدرت آتش بالای نظامی توان انجام آن را می‌توانست داشته باشد.

به نظر می‌رسد که ژئواکونومی مفهومی است که ورود موضوع اقتصاد را به صحنه جهانی در پهنه جغرافیا و با پشتیبانی سیاست، به ویژه به لحاظ انگیزه سودگرائی تایید می‌کند. برای ورود به این مفهوم قبل از هر چیز باید فضای جغرافیائی مورد بررسی قرار گیرد. فضای جغرافیائی در مکان‌های مختلف، متفاوت است. قدر مسلم به نقش و موضوع دولت در ساختار

ژئواکونومی باید توجه کرد وضعیت دولت در مرکز استراتژی مبتنی بر ژئواکونومی قرار دارد. از آن‌جا که در تفکر ژئواکونومی تعاریف و تعیین تهدیدها، استراتژی آفندی و منابع و حفاظت از آن‌ها از سوی دولت تعیین و مشخص می‌شود آیا این باعث انحصاری شدن وضعیت از سوی دولت خواهد شد؟ به نظر می‌رسد جواب این سوال مثبت نباشد، زیرا شرکت‌های بزرگ تجاری و بازرگانی نیز با ایجاد بخش‌های تازه و مورد نیاز خود، یا تعریف چنین استراتژی‌هایی وضعیت را برای خود به‌طور مستقیم تعریف می‌نمایند.

در مجموع ژئواکونومی در بستر جهانی شدن و استقلال نسبی ملی دولت‌ها، استراتژی بزرگ جدید برای فراهم کردن زمینه برای استقرار نظم نوین جهانی می‌باشد.

گفتار پنجم: اقتصاد و انرژی در قرن ۲۱

در قرن بیستم و یکم کشوری قدرت جهانی خواهد بود که بتواند اقتصاد جهانی را از طریق جریان‌های ژئواکونومی و در بستر جهانی شدن کنترل نماید. اقتصاد نیز برای پویایی خود به انرژی نیاز داشته و در آینده نیز خواهد داشت این‌طور که از آمارها بر می‌آید اقتصاد جهان در دهه‌های آینده نیز به نفت و گاز به‌عنوان اصلی‌ترین منبع انرژی مصرفی وابستگی خواهد داشت لذا قدرت برتر باید ترتیبی اتخاذ نماید تا بر منابع تولید، خطوط و مسیرهای انتقال و حوزه‌های مصرف نظارت و دخالت مؤثر داشته باشد. نفت در تمدن عصر جدید نقش فوق‌العاده‌ای داشته و آن را فعلاً حفظ خواهد کرد. تلاش‌های زیادی در سطح بین‌المللی برای کنترل، نظارت و به‌دست آوردن حوزه‌های جدید از این ماده حامل انرژی به‌عمل آمده که منجر به ایجاد نقاط بحرانی و بروز رقابت‌های سخت جهانی شده است. آهنگ رشد مصرف حامل‌های انرژی در جهان سالیانه پنج درصد افزایش می‌یابد به‌عبارت دیگر هر ده سال یکباره پنجاه درصد بر مصرف آن‌ها افزوده می‌شود.

سوخت‌های فسیلی و مناطقی که ذخایر این نوع سوخت در آن‌ها وجود دارد، مسیرهای انتقال و بازارهای مصرف، هم‌چنان از نظر اقتصادی و در محاسبات سیاسی قدرت‌های اصلی جهان اهمیت خواهند داشت، مگر آن‌که راه‌حلی مبتنی بر جایگزینی اتانول، صنعت جهانی انرژی را دگرگون سازد. بدون شک تقاضا برای سوخت‌های فسیلی، هم‌پای توسعه و گسترش

اقتصاد قاره آسیا و بخش‌های دیگر جهان در حال توسعه، افزایش خواهد یافت (ازغندی و روشندل، ۱۳۷۸: ۶-۷).

هم زمان با تحولات مستمر وضعیت جهانی، فرضیه‌های ژئوپولیتیکی جدیدتری نیز ارائه می‌شوند که هر یک از آن‌ها مسائل متفاوتی از فرضیات ژئوپولیتیکی را در ارتباط با موضوعات منطقه‌ای مطرح می‌کنند. گراهام فولر^۱ که سابقاً یکی از مقامات سیا بوده است در سمیناری با عنوان «غرب و اسلام سیاسی» که در اکتبر ۱۹۹۷ میلادی در نیکوزیا (قبرس) برگزار شد، تصریح کرد که اختلافات فرهنگی و تفاوت تمدن‌ها علل اصلی منازعات و درگیری‌ها نیست. بلکه نفت، امپریالیسم نوین و منافع آمریکا در جای جای جهان در واقع علل اصلی منازعات متعددی هستند که در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بروز می‌کنند. خلیج فارس به‌عنوان شاه‌رگ حیاتی تأمین انرژی جهان صنعتی، تا سال ۱۹۷۱ یعنی زمانی که بریتانیا تصمیم به عقب‌نشینی از این منطقه گرفت، عملاً تحت سلطه و سیطره این کشور قرار داشت.

سال‌ها قبل در سال ۱۹۲۸، سرآرنولد ویلسون توصیف ارزشمندی از خلیج فارس ارائه کرده و گفته است: هیچ دریایی وجود ندارد که هم‌چون این خلیج محصور به خشکی، برای زمین‌شناسان و باستان‌شناسان، مورخان و جغرافی‌دانان، بازرگانان، دولت‌مردان و دانشجویان علوم استراتژیک، به این اندازه مملو از ذخائر و منافع هنگفت باشد (Wilson, 1928).

گفتار ششم: نظم نوین جهانی و مناطق حساس جهان

فروپاشی امپراتوری شوروی و فروکشی تهدید نظامی که این امپراتوری متوجه غرب می‌کرد، سیستم بین‌المللی را دچار تحوّل چشم‌گیری کرده است پس از این رویداد تقابل نظامی که یکی از ویژگی‌های شاخص نیم قرن گذشته بود، حداقل بین ابرقدرت‌ها از بین رفت. با آن‌که عصر گذشته به اعتقاد بسیاری از ناظرین، افول کرده و دوره جدیدی در حال ظهور است ولی باید گفت طرح کلی این دوران هنوز شکل کاملی به خود نگرفته است.

با آن‌که صلح جهانی هنوز تحقق نیافته است ولی می‌توان گفت که منازعات چند دهه آینده احتمالاً محدود به مذاهب و ادیان است و این‌گونه نیست که این منازعات موازنه جهانی قدرت را تهدید کنند.

1- Graham Fuller

بدون شک، رقابت اقتصادی، سلطه و نفوذ چشم‌گیری در عصر جدید دارد. البته این بدان معنا نیست که جنگ اقتصادی به تدریج جایگزین رقابت سیاسی و نظامی بین ابرقدرت‌ها می‌شود. یا اینکه سیاست خارجی آمریکا از این پس عمدتاً بر تقویت و تحکیم عملکرد اقتصادی این کشور مبتنی شود و مسائل اقتصادی نقش بیشتر و مهم‌تری را در ساختار سیاست خارجی کشور به خود اختصاص دهد در ضمن لازم است سناریوی بلوک‌های تجاری رقیب که پس از ظهور به مبارزه با یکدیگر برمی‌خیزند اندکی واقعی‌تر و به دور از توهمات باشند، در غیر این صورت دولت‌های حاکم بی اندازه سهل‌انگار تلقی می‌شوند و عملاً سیاست‌هایی را اعمال می‌کنند که باعث نابودی سیستم تجارت بین‌المللی می‌گردد، از طرفی رقابت اقتصادی اساساً بین نظام‌های اقتصادی و اجتماعی کشورها صورت می‌گیرد و در جهانی که تجارت آزاد در آن روز به روز شکوفاتر می‌شود، توجه و رسیدگی به این نظام‌ها، زمینه رقابت آن‌ها را هموارتر می‌کند، بروز هر گونه تغییر در تهدیدات و فرصت‌های موجود در نظام بین‌المللی، روابط خصمانه و اتحادهای دوستانه را نیز متحول خواهد کرد. بدین ترتیب نظام بین‌المللی با ظهور عوامل مهم و جدید، شکل تازه‌ای خواهد یافت.

چالش با منافع آمریکا در مناطق کلیدی و مهم جهان در حقیقت مهم‌ترین تهدیدی است که آمریکا با نقش جدیدش به‌عنوان «قدرت منطقه‌ای جهان» با آن روبرو است. در دوران جنگ سرد، توان آمریکا و عزم این کشور برای مقابله با تنها ابرقدرت جهان یعنی شوروی سابق که تهدید بزرگی برای منافع منطقه‌ای آمریکا در اکناف جهان محسوب می‌شد، در واقع خصیصه‌ای بود که نقش آمریکا را به‌عنوان یک قدرت جهانی رقم می‌زد.

در دوران پس از جنگ سرد نیز آنچه که نقش آمریکا را به‌عنوان یک قدرت جهانی تعیین می‌کند توان و اراده این کشور برای رویارویی با تهدیدات منطقه‌ای و خطرات چندگانه‌ای است که منافع آمریکا را در مناطق مهمی نظیر اروپا، آسیا و خلیج فارس، تهدید می‌کنند به‌طور خلاصه باید گفت که چالش استراتژیک و مهمی که آمریکا در سال‌های آتی با آن مواجه خواهد بود، حفظ توازن قدرت منطقه‌ای در نقاطی از جهان است که به لحاظ امنیت و اقتصاد برای این کشور، حائز اهمیت چشم‌گیری هستند (کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، ۱۱۷-۱۱۱).

الف) استراتژی‌های منطقه‌ای (خاورمیانه)

از آن‌جا که ایالات متحده، در عرصه‌ای بین‌المللی استراتژی خود را اعمال می‌کند، لذا اولویت‌بندی منافع ملی در مناطق کلیدی جهان برای این کشور از اهمیت شایانی برخوردار است. در واقع چنین عملکردی به سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی آمریکا، انسجام خاصی می‌بخشد.

زمینه‌ها و شرایط مختلفی سبب شکل‌گیری استراتژی تغییرات سیاسی خاورمیانه شده است. این مساله به لحاظ زمانی عمدتاً به تحولاتی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رخ داد باز می‌گردد. بر این اساس، نقش حادثه ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) تنها به‌عنوان یک عامل کاتالیزور یا شتاب‌دهنده، تدوین سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌شود. در واقع روند تحولات در دو دهه اخیر، مقامات کاخ سفید را به این نتیجه رساند که می‌بایست استراتژی پیشدستانه یا پیشگیرانه در خصوص منطقه حیاتی خاورمیانه اتخاذ نماید. در سطح بین‌الملل سه تحول در زمینه‌سازی توجه ویژه آمریکا به منطقه خاورمیانه حائز اهمیت است. تحولاتی که بر اثر فروپاشی شوروی به وجود آمده‌اند.

۱- تحول در ساختار بین‌المللی (فروپاشی نظام دو قطبی و گذر به نظم جدید)

۲- تحول در ماهیت قدرت

۳- تحول در موقعیت مناطق استراتژیک جهان

از سوی دیگر تحول در ماهیت قدرت که ظهورش ناشی از فروپاشی بلوک شرق است، موقعیت مناطق جهانی را در نزد مراکز قدرت جهانی متحول ساخت در این شرایط مناطق استراتژیک (به معنای نظامی) جای خود را به مناطق ژئواکونومیک داده و از آن به‌عنوان «مناطق حیاتی» یاد شده است. در این میان، خاورمیانه با توجه به موقعیت ویژه اقتصادی‌اش اهمیت کلیدی پیدا کرد. در واقع خاورمیانه در شرایط جدید در معادلات قدرت‌های بزرگ از حاشیه منظومه امنیت جهان در قرن بیستم به متن معادلات امنیت جهانی در قرن بیست‌ویکم راه یافته و به موضوعات جهانی تبدیل شده که کلیه قدرت‌های برتر و مهم به نوعی با آن در ارتباط بوده و امنیت خود را با آن تعریف می‌کنند. به‌عبارت دیگر حضور در فضای جهانی و تلاش برای نیل به جایگاهی برتر بدون عنایت به خاورمیانه و حل و فصل مسایل آن و حضور در مناسبات آن غیرممکن است.

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ ...

از سال ۱۹۴۷ میلادی، یکی از مهم‌ترین ضرورت‌هایی که همواره در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا مطرح بوده، جلوگیری از سلطه یک قدرت متخاصم بر خاورمیانه و خلیج فارس بوده است. اکنون که خطر اتحاد شوروی مهار شده و از بین رفته است، ایالات متحده آمریکا سه هدف عمده را در منطقه خاورمیانه دنبال می‌کند.

۱ - تضمین دسترسی غرب به نفت خلیج فارس

۲ - تضمین امنیت اسرائیل و حفظ روابط حسنه با کشورهای میانه‌رو خاورمیانه

۱- تضمین دسترسی غرب به نفت خلیج فارس

هدف اصلی آمریکا در خلیج فارس، جلوگیری از سلطه یک قدرت متخاصم بر این منطقه است. به دلیل وجود ذخائر عظیم نفت در این منطقه که مقدار آن حدود دوسوم ذخائر کل جهان برآورد شده است بدیهی است که سلطه و کنترل هر رژیم ضد غربی بر این منطقه، تهدید مستقیمی علیه غرب و آمریکا محسوب می‌شود. حفظ کنترل این منطقه، طبعاً ثروت هنگفت و قدرت سلطه‌جویانه‌ای را به همراه خواهد داشت که به کمک آن دستیابی به توانمندی‌های نظامی پیشرفته مانند سلاح‌های کشتار جمعی نیز محتمل است. ایران پس از حذف رژیم‌های طالبان و عراق اکنون عمده‌ترین تهدید برای ثبات منطقه‌ای مورد نظر آمریکا محسوب می‌شود.

۲- تضمین امنیت اسرائیل

اسرائیل به‌عنوان منشأ بحران‌ها و جنگ‌های نیم قرن اخیر منطقه، عامل اصلی جلوگیری و ممانعت از توسعه پایدار کشورهای مسلمان خاورمیانه بوده است. در حقیقت ایجاد صلح پایدار بین اعراب و اسرائیل هدف مهمی است که ضمن کمک به جلوگیری از رشد روابط بنیادگرایی اسلامی و مهار تروریسم، منافع آمریکا را نیز به پیش می‌برد و مهم‌تر این‌که همکاری استراتژیک و نزدیک‌تر آمریکا با کشورهای عرب میانه‌رو را محتمل‌تر می‌کند. البته تحقق موفقیت‌آمیز پیمان صلح اعراب و اسرائیل هدف چندانی استراتژیکی نیست که از نظر میزان اهمیت با جلوگیری از استیلای ایران یا هر یک از دول

متخاصم بر منطقه خلیج فارس، قابل مقایسه باشد. از طرفی پیمان صلح اعراب و اسرائیل برای آمریکا، از حفظ دسترسی به نفت خلیج فارس و تامین امنیت اسرائیل نیز مهم تر نیست. یکی دیگر از اهداف بسیار مهم آمریکا حفظ روابط نزدیک با اسرائیل است. اسرائیل قادر است در زمینه‌هایی مانند اطلاعات، ساخت پایگاه و همکاری نظامی علیه تهدیدات منطقه‌ای مثل ایران، لیبی و سوریه به آمریکا کمک کند. این کشور همچنین قادر است در جنگ علیه تروریسم، توسعه تکنولوژی نظامی و مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر در خاورمیانه، آمریکا را یاری دهد.

۳- حفظ رابطه حسنه با کشورهای میانه‌رو و خاورمیانه

ایالات متحده نیازمند ارتباط با کشورها عرب میانه‌رو و غیر افراطی نظیر مصر، اردن، کویت، و سایر امارات خلیج فارس در زمینه سیاسی و نظامی است. در واقع آمریکا برای بالا بردن نرخ رشد اقتصادی و ایجاد فرصت‌های بیشتر برای مشارکت سیاسی مردم، این کشورها را به انجام اصلاحات اقتصادی بازار آزاد، ترغیب می‌کند. همچنین واشنگتن متعهد است در صورت لزوم به دولت‌هایی مانند الجزایر، بحرین و تا حدودی تونس که از سوی افراط‌گرایان اسلامی تهدید می‌شوند نیز کمک کند. بدین ترتیب آمریکا نه تنها از راه تضعیف دولت‌های تندرو در خاورمیانه بلکه با ایجاد باب گفتگوهای اسمی با جنبش‌های اسلامی مخالف، زحمت و بار سنگینی بر دوش خواهد داشت. از طرفی آمریکا باید در مقابل تلاش این جنبش‌ها برای کسب قدرت از طریق ابزارهای خشونت، قویاً بایستد. یکی دیگر از سیاست‌های مهم آمریکا در قبال منطقه، حمایت از ترکیه است. موقعیت استراتژیک ترکیه و روابط این کشور با آمریکا، آنکارا را به یکی از متحدان ارزشمند آمریکا مبدل ساخته است.

ایالات متحده برای حفظ منافع خود در خاورمیانه و خلیج فارس به دنبال استراتژی خاصی است که به سه هدف عمده تضمین دسترسی غرب به نفت خلیج فارس، تضمین امنیت اسرائیل و حفظ روابط دوستانه با کشورهای میانه‌رو در خاورمیانه مبتنی باشد. ایجاد ناوگان پنجم آمریکا و سازماندهی فرماندهی آن در خلیج فارس که تحت حمایت نیروی هوایی و زمینی آمریکا با حداکثر سرعت گسترش نیرو قرار دارد که می‌تواند ترجیحاً از پایگاه‌های

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ ...

نزدیک به منطقه نظیر ترکیه و دیه گو گارسیا پشتیبانی می‌شود در راستای استراتژی فوق‌ارزیابی می‌گردد.

کشورهای پادشاهی حامی غرب در خلیج فارس در قبال تضمین امنیتی آمریکا برای آن‌ها، از اهداف سیاسی منطقه‌ای آمریکا حمایت نموده و آمریکا سعی دارد روند کمک‌های مالی به گروه‌های اسلامی از سوی این کشورها را متوقف و کمک به کشورهای ضدغربی مثل سوریه را کاهش دهند و از تلاش‌های صلح اعراب، اسرائیل حمایت سیاسی و دیپلماتیک به‌عمل آورند.

آمریکا همواره از اقدامات اسرائیل در جهت به اصطلاح تحقق امنیت و صلح پایدار حمایت می‌کند و تاکید دارد که همسایگان عرب فلسطین و اسرائیل باید به تعهدات خود پایبند باشند و در این راه سیاستی را در پیش بگیرند که همه جناح‌ها به واسطه آن به صلح و سازش ترغیب شوند، روابط استراتژیک با اسرائیل حمایت شده و تداوم خواهد یافت و توسعه دفاع مشترک از اسرائیل در مقابل موشک‌های با لستیک و سلاح‌های کشتار جمعی و مخرب را در سرلوحه اولویت‌ها قرار بدهد.

برقراری و تحکیم روابط اقتصادی، سیاسی و استراتژیک نزدیک‌تر با دولت اسلام‌گرای ترکیه تا این کشور همواره یکی از دوستان و حامیان غرب باشد و بدین ترتیب گرایش‌های اسلامی افراطی نیز کنترل گردد.

کنترل شدید بر ترقی نظامی و قدرت سیاسی ایران و در عین حال و براساس رعایت و محترم شمردن هنجارهای رفتاری بین‌المللی راه را برای تجدید نظر در روابط این کشور با جامعه جهانی باز گذارد.

ب) علائق آمریکا در خلیج فارس

۱- منافع اقتصادی

خلیج فارس آبراهی کم‌عمق (عمیق‌ترین قسمت آن حدود ۱۰۰ متر است) به وسعت ۲۸۰/۰۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد که در شمال آن سواحل ایران و در جنوب آن سواحل کشورهای عربی، کویت، عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات عربی متحده و عمان قرار دارد. همچنین عراق در حدود ۳۰ کیلومتر مرز آبی در این آبراه دارد. این منطقه به دلیل

موقعیت خاص جغرافیایی اش (وجود تنگه هرمز و واقع بودن در مسیر قاره‌های آفریقا، آسیا و اروپا و وجود جزایر سوق‌الجیشی و ثروت‌های متنوعی که در آب‌ها و سواحل اطراف آن نهفته است. به خصوص نفت و گاز) واجد اهمیتی حیاتی برای کشورهای منطقه و قدرت‌های بیگانه به‌ویژه کشورهای غربی از جمله آمریکا که مدعی حافظ منافع غرب است می‌باشد. از این‌رو ضمن این‌که محل تلاقی منافع بعضاً متضاد کشورهای مختلف است، مرکز ثقل استراتژی غرب در منطقه نیز به حساب می‌آید.

در سال ۱۹۹۶ میلادی ژاپن ۵۳/۹ درصد و اروپای غربی ۲۹/۶ درصد و آمریکا ۵ درصد از نیازهای نفتی خود را از کشورهای تولیدکننده نفت در خلیج فارس تامین کردند. این نیاز غرب به نفت خلیج فارس، طبق پیش‌بینی‌های به‌عمل آمده، در آینده بیشتر و بیشتر خواهد شد. چنان‌چه پیش‌بینی شده است با کاهش ذخایر نفتی آمریکا میزان واردات آن کشور از منطقه خلیج فارس در آینده بیشتر خواهد شد (باوند، ۱۳۷۲: ۱۶۱).

شکی نیست آنچه امروز خلیج فارس را از دیدگاه قدرت‌های بزرگ و جامعه بین‌المللی واجد اهمیت استراتژیک ساخته، وجود ذخایر عظیم نفتی و دولت‌هایی است که بر این منطقه سرشار از نفت حکومت می‌کنند بررسی‌ها نشان می‌دهند که بزرگ‌ترین میدان‌های نفتی جهان در منطقه‌ای به وسعت ۱۲۸۰ در ۸۰۰ کیلومتر در شمال، غرب و جنوب خلیج فارس واقع شده است که بخش‌هایی از عربستان، کویت، عراق و ایران را در بر می‌گیرد. لذا امنیت و ثبات این منطقه و یا وجود تشنج در آن مستقیماً بر روی تولید و قیمت انرژی در تمامی جهان تأثیری فوق‌العاده خواهد گذاشت و حداقل تا چند دهه آینده نیز جهان و به‌ویژه دنیای صنعتی هم‌چنان نگران روند اوضاع در خلیج فارس باقی خواهد ماند (عفیف، ۱۳۶۸: ۲۳۶).

۲- حفظ استمرار جریان نفت به غرب

برای همگان روشن است که حمله استعماری که کشورهای منطقه را هدف خود قرار داده و از پایان جنگ جهانی دوم به این سو متوقف نشده، تنها برای تسلط بر منابع نفتی و به کنترل در آوردن راه‌های دستیابی به آن است. بنابراین مهم‌ترین عاملی که غرب را درباره آینده خلیج فارس نگران ساخته و ناوگان جنگی کشورهای عضو ناتو را به‌دنبال آمریکا به این منطقه کشانده است اهمیت منابع انرژی این منطقه برای گردش چرخ‌های صنایع و ماشین جنگی

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ ...

غرب در آینده و بیم از تسلط شوروی بر این منابع بوده است. که از طرف آمریکایی‌ها به رهبران کشورهای غربی القای شده است. آمریکا همواره به‌خاطر منابع غنی نفت خاورمیانه، خواستار ثبات در این منطقه بوده و به‌منظور جریان مستمر نفت به خارج از منطقه با هر گونه جریان انقلابی مخالفت کرده و با هر تحرکی که جریان نفت را به خطر می‌انداخت به‌شدت مقابله می‌کرده است.

آیزنهاور در سال ۱۹۵۷ میلادی گفته بود: اهمیت منابع نفتی خلیج فارس از اهمیت پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) کمتر نیست بلکه با از دست رفتن منابع نفتی خاورمیانه، دیگر مفهوم و هدفی برای پیمان باقی نمی‌ماند و در هر حال برای تحقیق چنین مقاصدی است که آمریکا در نظر دارد برای مقابله با خطرات موهومی که در منطقه با آن مواجه است دست به دخالت مستقیم در آن بزند. این چنین است که به عنوان مثال موقعی که ژنرال «کیلی»^۱ فرمانده در نیروهای واکنش سریع درباره نفت ما صحبت می‌کند گویا از حق مسلم اربابان خود (آمریکائی‌ها) سخن می‌راند. او می‌گوید (... بر نیروهای مسلح این کشور است که برای حفظ منافع نسل‌های آینده آمریکا در مناطق نفتی خاورمیانه و سواحل خلیج فارس حضور فعال داشته و بر آن‌ها تسلط داشته باشند) (اسدی، ۱۳۷۱: ۱۰) چرا که نفت پایه کلیه روابط اقتصادی اغلب کشورهای نفت‌خیز جهان است.

خاورمیانه علاوه بر نفت، دارای ذخایر عظیم گاز طبیعی نیز می‌باشد. این منطقه ۳۰ درصد کل ذخایر گاز طبیعی جهان را در خود ذخیره دارد. این منطقه حداقل تا قرن بیست و سوم نیز تولید کننده گاز طبیعی است.

۳- مواد کانی استراتژیک

این منطقه (اقیانوس هند) به‌خاطر دارا بودن ذخایر غنی طبیعی و متنوعی که نقش حیاتی در اقتصاد کشورهای صنعتی و توسعه یافته جهان دارد، موقعیت ویژه‌ای را در سیاست بین‌الملل و رقابت قدرت‌ها در جهان حاضر دارا است.

خلیج فارس به‌عنوان غنی‌ترین و مهم‌ترین مناطق اقیانوس هند از نظر دارا بودن ذخایر عظیم هیدروکربورها موقعیت ژئوپولیتیک و استراتژیک منطقه و بالاخره به‌عنوان یک بازار گسترده و

1- Kaily

پر رونق حائز اهمیت فراوان است. بنابراین یکی از موارد علاقه ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند این است که علاوه بر جذب مواد اولیه استراتژیکی کشورهای منطقه با تکمیل سلطه خود بر این محور استراتژیک دسترسی به اطراف و ماورای منطقه را نیز سهل نماید.

۴- تسخیر بازار کشورهای خلیج فارس

دسترسی آزاد و ارزان به منابع انرژی و بازار پرجمعیت خاورمیانه از اهداف عمده آمریکاست. عمده ترین درآمد کشورهای خلیج فارس از نفت به دست می آید از هنگامی که کشورهای تولید کننده نفت، خود صنایع نفت را تحت کنترل گرفتند قیمت نفت به تدریج افزایش یافت و بر درآمدهای نفتی این کشورها افزون گردید. افزایش درآمدهای نفتی، کشورهای تولید کننده نفت، خلیج فارس را تحریک و وادار به پیش بینی برنامه هایی برای رشد و توسعه سریع اقتصادی کرد که هدف اصلی آنها از برنامه های توسعه عبارت بود از:

ارتقاء سطح رفاه جامعه

ایجاد شبکه ای از پالایشگاه های نفتی و صادرات فرآورده های نفتی.
پایه ریزی صنعتی شدن کشور.

بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا سعی کرده است که با تمهیدات مختلف بخشی از دلارهایی را که برای خرید نفت به کشورهای تولید کننده نفت خلیج فارس می پرداختند. مجدداً به آمریکا بازگرداند. ایران و عربستان به عنوان دو کشور مهم تولیدکننده نفت منطقه خلیج فارس برای سالها روابط نزدیک و دوستانه ای با ایالات متحده آمریکا داشته اند، البته پس از انقلاب ایران روابط اقتصادی دو کشور از هم گسسته شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در میان کشورهای منطقه، عربستان سعودی بهترین بازار تجاری آمریکا را تشکیل می دهد. حتی عربستان سعودی در میان کشورهای خاورمیانه نیز بیشترین مبادله و واردات کالاهای صنعتی از آمریکا را دارا می باشد. پس از عربستان سعودی، کشورهای عراق، امارات متحده عربی و کویت جزء شریکان تجاری معتبر آمریکا محسوب می شدند.

آمریکا علاوه بر استفاده قابل توجه از بازار کالاهای مصرفی منطقه، با فروش اسلحه و تجهیزات نظامی به این کشورها سود کلانی را صاحب می شود. از سال ۱۹۷۳ میلادی به بعد،

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ ...

بارافزایش جهشی قیمت‌های نفت و به‌همان نسبت درآمدهای نفتی کشورهای خلیج فارس، این منطقه تبدیل به یک بازار مهم اسلحه برای ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی شد.

۵- منافع سیاسی

یکی از علایق مهم آمریکا در منطقه، علایق سیاسی است. آمریکا برای حفظ و گسترش علایق خود ناچار از بکارگیری روش‌ها و راه‌هایی از جمله گسترش روابط سیاسی - نظامی با کشورهای منطقه بوده است. این‌گونه حرکت‌های سیاسی و نظامی آمریکا در منطقه در واقع تجربیات به جا مانده از انگلستان در این کشورها می‌باشد.

۶- گسترش نفوذ در منطقه

خاورمیانه و خصوصاً خلیج فارس از نظر ژئواستراتژیک همواره مورد علاقه روسیه (شوروی) بوده است و در نتیجه، به‌طور بالقوه، ظریف‌ترین و مهم‌ترین صحنه رقابت میان شرق و غرب است. یکی از موارد علاقه روس‌ها در منطقه از این واقعیت نشات می‌گیرد که خلیج فارس راه دستیابی آن‌ها به اقیانوس هند است. ایالات متحده براساس دکترین نیکسون، سیاستی به نام «سیاست دوستونی» را در منطقه به وجود آورد. براساس این سیاست ایران به‌عنوان قدرت نظامی و ژاندارم منطقه و کشور عربستان سعودی به‌عنوان ستون مالی و کشور ثروتمند منطقه با امکان نفوذ مالی بین کشورهای عرب در نظر گرفته می‌شوند. از این زمان به بعد آمریکا در رقابت با اتحاد جماهیر شوروی براساس فرضیه و تحلیل‌های خود در پی گسترش روابط سیاسی و دیپلماسی و فعال‌تر شدن دیپلماسی‌اش در منطقه برآمد.

۷- حفظ کشورهای منطقه در سیطره خود

شکندگی و بی‌ثباتی سیاست داخلی کشورهای نفتی منطقه، که عمدتاً با رژیم‌هایی نیمه فئودال بر جمعیتی ناهمگون و نامتجانس در داخل مرزهایی که غالباً توسط ادارات مستعمرات اروپایی در قرن نوزدهم تعیین شده حکومت می‌کنند زمینه‌های مساعدی برای نابسامانی‌ها و تغییر و تحولات به‌وجود آورده است. از دیدگاه آمریکا علاوه بر خطرات صدور انقلاب ایران به کشورهای منطقه، زخم‌پذیری و آسیب‌پذیری چنین رژیم‌هایی فرصت مناسبی برای دیگران

به وجود می‌آورد تا با استفاده از نیروهای ناسیونالیستی و تعصب مذهبی موجود در کشورهای منطقه اقدام به اغتشاش و براندازی کند.

آنچه را که از بخش‌های قبل می‌توان دریافت اینست که آمریکا برای خود در منطقه خلیج فارس منافعی را قائل است و عوامل دیگر که در چهارچوب منافع او قرار نگیرند و یا ناقض علائق منطقه‌ای آمریکا باشند مخل ثبات و امنیت منطقه تلقی می‌شوند و باید کشورهای منطقه را از نفوذ و رخنه آن‌ها مصون نگه داشت.

به این ترتیب، انعقاد قراردادهای امنیتی جدید بین آمریکا و کشورهای منطقه و ترغیب ترتیبات امنیتی جدید را در همین راستا می‌توان توجیه کرد. در تحولات به‌وجود آمده در ساختار نظام بین‌الملل آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین بازنده این تحولات بود که به همین جهت برای اعاده نفوذ تقویت استراتژی خود در منطقه مهم‌ترین شیوه را حفظ دیگر کشورهای منطقه دانست و مساعی لازم را در جهت حفظ این کشورها در مسیر منافع خود و قرارداد آن‌ها در مقابل جمهوری اسلامی ایران به‌عمل آورد. آمریکا که به ضعف و آسیب‌پذیری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در جهات مختلف واقف بود، در راستای جایگزین کردن آن‌ها به جای ایران و همچنین واگذاری نقش نظامی به آن‌ها کوشید تا نظرات سران رژیم‌های مزبور را به یکدیگر نزدیک کند.

هنری کیسنجر در مصاحبه با خبرنگاری ایتالیایی «ای. دی. ان کرلوس» اظهار داشته بود دولت‌های حوزه خلیج فارس با چهار تهدید جدی مواجه هستند: رادیکالیسم شیعه، بنیادگرایی اسلامی، انقلاب ایران و توسعه‌طلبی بعضی کشورها. و نتیجه‌گیری می‌کند که تنها خطر باقی مانده برای منطقه، جمهوری اسلامی ایران است. از طرف دیگر انعقاد قراردادهای امنیتی جدید بین آمریکا و کشورهای منطقه خاورمیانه و ترغیب ترتیبات امنیتی جدید را در همین راستا می‌توان توجیه کرد. ایالات متحده برای مقابله با موج روبه‌گسترش اسلام‌گرایی در منطقه، مصمم به تقویت روابط با برخی کشورهای اسلامی تجددگرا (همچون ترکیه، مصر، اندونزی و...) شد به گفته نیکسون رئیس‌جمهور سابق آمریکا ما باید تجددطلبان را در اسلام پشتیبانی کنیم این امر هم به سود ماست و هم به سود آن‌ها. کلید سیاست آمریکا این است که فقط با رژیم‌های تجددطلب، همکاری استراتژیکی داشته باشد (هافندرون و ریچارد، ۱۳۷۱: ۴ و ۲۴۸).

۸- گسترش پایگاه‌های نظامی در منطقه

آمریکا جهت اجرای دکترین جدید، علاوه بر ایجاد نیروهای واکنش سریع و جلب حمایت متحدان برای شرکت در تأمین منافع امریکایی‌ها در منطقه، به توسعه پایگاه‌های نظامی در اراضی کشورهای ساحلی و هم‌جوار توجه خاصی مبذول داشت. ایالات متحده برای تأمین امکانات فنی و سیاسی و... خود تدابیری را جهت ایجاد تکیه‌گاه‌ها و پایگاه‌های نظامی جدید اتخاذ کرد که می‌بایستی به نیروهای هوایی و دریایی ایالات متحده و هم‌چنین در صورت بروز بحران، به نیروهای واکنش سریع خدمت نمایند.

یکی از این سلسله پایگاه‌ها از سواحل غربی اقیانوس هند می‌گذرد و تکیه‌گاه‌های آمریکا را در کشورهای نظیر کنیا، سومالی و عمان در بر می‌گیرد. یک سلسله دیگر که این بخش را از شمال غربی می‌پوشاند، از ترکیه، مصر اسرائیل و عربستان می‌گذرد و سومی قدرت مانور ایالات متحده را در بخش خاوری حوزه اقیانوس هند، استرالیا و فیلیپین تأمین می‌نماید. استراتژیست‌های آمریکا برای پایگاه‌های عمان مقام ویژه‌ای در میان پایگاه‌های خود قائلند. غیر از پایگاه‌های موجود در عمان، یکی دیگر از پایگاه‌های مورد بهره‌برداری آمریکا بندر سلمان در بحرین بود جزیره دیگوگارسیا نیز به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه دریایی و هوایی آمریکا در این جزیره تاسیسات وسیعی برای استقرار هواپیماهای حمل و نقل و جنگنده استراتژیک و همچنین کشتی‌های جنگی به وجود آورد این پایگاه هر چند حدود پنج‌هزار کیلومتر از خلیج فارس دور است، با این وجود نقش اصلی را در به کارگیری نیروهای وابسته به سنتکوم در خلیج فارس داراست. پایگاه‌های هوایی سومالی و کنیا نیز از جمله پایگاه‌هایی هستند که آمریکا قادر به استفاده از آنهاست. هم‌چنین پایگاه دریایی راس البناس متعلق به مصر در دریای سرخ نیز در زنجیره سلسله پایگاه‌های مورد توجه آمریکاست. این در حالی است که نقش اسرائیل به‌عنوان پایگاه مطمئن و قابل دسترسی برای آمریکا غیر قابل انکار بوده است. به این ترتیب آمریکا موفق شد یک زنجیره کامل پایگاه و یا تسهیلات پایگاهی در این مناطق ایجاد کند.

اهمیت این پایگاه‌ها در این است که نیروهای نظامی آمریکا با استفاده از پوشش و پشتیبانی هوایی و تسهیلات موجود در این پایگاه‌ها قادرند در هر منطقه‌ای که لازم باشد، جهت انجام مقاصد خود حضور یابند و به همین جهت است که برای حفظ منافع خود و متحدانش و

فصلنامه مطالعات سیاسی

دسترسی به نفت منطقه، استراتژی خود را بر حضور نظامی قرار داده که با استفاده از همین پایگاه‌ها اعمال می‌شود.

نتیجه‌گیری

سد نفوذ شوروی اگر چه یکی از پایه‌های مهم سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بود. اما موقعیت خاورمیانه با فروپاشی شوروی کوچک‌ترین تغییری در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا ایجاد نکرده است. با این حال و علی‌رغم حیاتی بودن برای منافع آمریکا با وجود پایان رقابت بین ابرقدرت‌ها، خاورمیانه جنبه حیاتی خود را برای آمریکا حفظ کرده است.

آنچه سیاست خاورمیانه آمریکا را در این دوره با بران مواجه کرده است عبارتند از:

- ۱- شروع و تداوم انتفاضه دوم در سال ۱۳۷۶
- ۲- ناپایداری بیش از پیش دولت‌های متحد آمریکا در منطقه
- ۳- عدم پابندی رژیم اسرائیل به تعهدات خود با تشکیلات خودگردان
- ۴- عدم مهار ایران
- ۵- توانایی روز افزون اسلام‌گرایان و اعلام شکست طرح‌های براندازی

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- امامی، ارسطو (۱۳۷۳). «تحلیلی از جهان سه قطبی در بازرگانی بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم، شماره اول و دوم، مهر و آبان.
- اسدی، بیژن (۱۳۷۱). علایق و استراتژی ابرقدرت‌ها در خلیج فارس، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل (۱۳۷۸). مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران: انتشارات سمت.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۷۲). «درس‌هایی از قرن بیستم». ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت.
- برزی، عقیف (۱۳۶۸). میلیتاریسم آمریکا؛ بنیاد بردگی معاصر، ترجمه محمد رخشنده، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ ...

- باوند، داوود هرمیداس (۱۳۷۲). مسئله سکوها‌های نفتی، مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۰). امنیت و مسائل سرزمینی در خلیج فارس، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- شورای تدوین سیاست خارجی آمریکا (۱۹۹۵). ایمن‌سازی جهان برای آمریکا، انتشارات پنتاگون.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۷). ژئوپولیتیک، تهران: انتشارات سمت.
- کچوئیان، حسین (۱۳۷۳). «دگرگونی‌های نظام بین‌المللی و پیامدهای آن برای جنوب»، راهبرد، شماره ۴، پائیز.
- نیکسون، ریچارد (۱۳۷۱). فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفی نژاد، تهران: طرح نو.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۶). اسلام و غرب، پیام امروز، شماره ۲۱.
- هافندرون، هگا (۱۳۷۱). «معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد قواعد در زمینه امنیت ملی»، ترجمه علیرضا طیب، فصلنامه سیاست خارجی، سال ششم، زمستان.

ب) منابع انگلیسی

- Layne Christofer, and Benyamin Schwaiz (1993). American Hegemony without Enemy. Foreign Policy, NO 22.
- Energy Information Administration (1999). Annual Energy Outlook. Washington DC: Department of Energy.
- Nye, Josef (1994). What New World Order, Foreign Affairs.
- Wilson, Sir Arnold, (1928). The Persian Gulf: A Historical Sketch, From the Earliest Times to the Beginning of Twentieth Century Oxford: Clarendon Press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.